

## خرافه باوری در جهان توسعه یافته و در حال توسعه

با این که آن چه خرافات "به شمار می رود/محسوب می شود" کمابیش جهانی است، اما مردم برخی مناطق جهان یا کشورها خرافاتی قلمداد می شوند. این مدعا اگر صادق باشد، نه تنها پرسش برانگیز است، بلکه پیامدهای نظری و عملی خاصی به دنبال دارد.

نسبت دادن رذیلت های اخلاقی به کل یا اکثریت یک ملت یا قوم و مردمی، نوعی نژادپرستی است. تا حدی که من اطلاع دارم، چنین رویکردی نسبت به ملت و یا مردم ایران وجود دارد. مردم ایران را معتقد به باورهای خرافاتی قلمداد می کنند. برای روشن شدن مدعا، باید دید که خرافه چه معنایی دارد؟

واژه معنایی جز "کاربرد" ندارد (ویتگنشتاین). افراد از پدیده زمانی و مکانی زبان همچون "جعبه ابزار" استفاده می کنند (لودویگ ویتگنشتاین، *پژوهش های فلسفی*، ترجمه فریدون فاطمی، نشر مرکز، بند ۱۱). "کل زبان، شامل زبان و اعمالی که در آن است"، "بازی زبانی" است (پژوهش های فلسفی، بند ۷). یعنی، "سخن گفتن به زبان بخشی از یک فعالیت، یا بخشی از یک صورت زندگی است" (پژوهشهای فلسفی، بند ۲۳).

### کاربردهای خرافه

براین مبنا، وقتی پرسیده می شود: خرافه چیست؟، باید به کاربردهای متفاوت، سیال و متغیر آن نگریست.

الف- عقل پیشینی فلسفی: برخی خرافه را به معنای باورهای عقل ستیز- محال عقلی- به کار می برند. در این صورت، گستره خرافات به شدت تقلیل خواهد یافت. برای این که هر مدعا/باوری که امتناع فلسفی نداشته باشد، ممکن الوجود خواهد شد. به تعبیر دیگر، فقط اعتقاد به وجود موجودات یا موثراتی که محال عقلی باشند، عقل ستیز خواهد بود. به عنوان مثال، وجود آدمی با ۱۰ دست و قد ۶ متری عقلاً محال نیست.

ب- عقل پسینی تجربی: برخی خرافه را به معنای باورها و رفتارهای متعارض با علوم تجربی طبیعی و انسانی به کار می برند. در این صورت، گستره خرافات افزایش چشمگیری خواهد یافت. به عنوان مثال، شکافتن دریا توسط حضرت موسی و عبور قوم بنی اسرائیل از آن، محال فلسفی نیست، اما تجربه بشری/علوم تجربی موید آن نیستند. این مدعا- یعنی عبور قوم بنی اسرائیل از دریا- یکی از موارد تعارض علم و دین است. پدر نداشتن عیسی مسیح مصداق دیگری از همین تعارض است.

### اسطوره زدایی/افسون زدایی از عالم

گویی ماکس وبر با کاربرد دوم معنای خرافه پیوند دارد، یا می توان برای کاربرد دوم از نظریات او استفاده کرد.

ماکس وبر در توضیح و تبیین حرفه های علم و سیاست این مدعا را مطرح ساخت که علوم تجربی جدید عالم را اسطوره زدایی کرده اند. یعنی عالمان علوم تجربی در تبیین جهان و رفتارهای فردی و جمعی آدمیان به موجودات رازآلود و نقش آنها اشاره نمی کنند. آنان به دنبال قرائن مشاهده پذیر، کمیت پذیر و قابل محاسبه و پیش بینی هستند. ارواح، فرشتگان، اجنه، شیاطین و خداوند اگر هم وجود داشته باشند، به تور علوم تجربی طبیعی و انسانی نمی افتند. دعا و معجزه هم جایی علم تجربی ندارد.

علوم تجربی نه وظیفه دارند تا در مورد این موجودات و نقش آنها اظهار نظر کنند، نه قادرند که وجود و نقششان را انکار کنند. آنان فقط و فقط پای علل مادی کمی محاسبه پذیر را به میان کشیده و در نتیجه عالم و آدمی که به ما می شناسانند، اسطوره زدایی/افسون زدایی/جادو زدایی (de-magnification) شده است. موجودات رازآلود جایی در تبیین ها و قوانین آنان ندارند. بدین ترتیب، نقش طلسم های جاودانه، مناسک، چاه ها و چشمه های شفابخش، یادگارهای قدیسان برای سفرهای امن در زندگی آدمیان کاهش می یابد.

گسترش نگرش علمی از طریق آموزش اجباری همگانی، موجب خرافه زدایی از اذهان و رفتارهای آدمیان خواهد شد. فرایند مدرنیزاسیون و بورکراتیزه کردن زندگی جمعی، سیطره علوم تجربی را به دنبال خواهد آورد.

## گفتمان/قدرت/ساختن واقعیت

میشل فوکو در *تاریخ دیوانگی* این مدعا را مطرح می سازد که فرهنگ غربی چگونه در دوران رنسانس به امری به عنوان "دیوانگی" - در تمایز با عقلانیت- معنا داده و به شکل تاریخی آن را **ساختند**. به قول فیلسوف کانادایی- مایکل ایگناتیف-، "دیوانگی نخست یک حقیقت نیست؛ بلکه داورى است؛ حتی اگر این داورى، خود تبدیل به حقیقت بشود".

تبعید و طرد جزامیان، ساختار پردکردن را به یادگار نهاد. دیوانگان متفاوت از خردمندان بودند. دیوانگی تجسم شرارت، بی نظمی و زیاده روی شد. در گام بعد همه دیوانگان را جمع کرده و به زندان ها و تیمارستان ها بردند. فوکو در واقع به رابطه قدرت، گفتمان و سوژه سازی پرداخته و آن را تبیین می کند.

شیوه خاص بازنمایی "عقلانیت"، "غیر عقلانیت" و روابط میان آن ها. گفتمان در اینجا به منزله مجموعه گزاره هایی است که نحوه ای از بازنمایی نوع ویژه ای از علم درباره موضوعی خاص را مجهز می کنند. یعنی موضوع- به عنوان مثال دیوانگی- به صورت خاصی **ساخته می شود**.

"کنش گفتمانی" - یعنی عمل تولید کردن معنا- از طریق زبان صورت می گیرد. همه مفاهیم برساخته های زبانی و تاریخی هستند. واقعیت توسط زبان **ساخته می شود**. فلسطینی ها، اعراب، مسلمانان و...، افرادی را که برای آزادی سرزمین های اشغال شده توسط اسرائیل مبارزه می کنند، "آزادخواه" می نامند. اما اسرائیل همانها را "تروریست" می خواند.

گفتمان های رقیب که در حال نزاع بر سر قدرت هستند، دانش مربوط به آن حوزه/واقعیت را می سازند. به رویدادهای پس از انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۸ بنگرید. خامنه ای و پیروانش آن را "فتنه" می نامند و مخالفان و منتقدان جمهوری اسلامی آن را "جنبش سبز" به شمار آورده اند. اولی برای ساختن واقعیت، فتنه گران را بازیچه قدرت های استکباری به شمار می آورد که قصدشان براندازی بود، دومی از معترضان حقوق مدنی و سیاسی سخن می گوید که به خاطر آزادی هزینه های زیادی پرداخت کردند. اولی مدعی است که "سران فتنه" را به حصر برده چون قصد براندازی و انقلاب داشتند، دومی حصر را غیر قانونی به شمار آورده و علت آن را پایگاه اجتماعی رهبران جنبش و توانایی آنان برای بسیج اجتماعی قلمداد می کند. اولی دائماً از بازتولید فتنه سخن می گوید تا منتقدان و رقبا را سرکوب کند، دومی نیز همین مدعا را دال بر زنده بودن جنبش سبز قلمداد می کند.

فوکو نقش قدرت در ساختن گفتمان و حقیقت را نشان داد. هر نظام گفتمانی یا قدرت، رژیم حقیقت خاص خویش را می سازد.

## گفتمان خرافه

اگر آگوست کنت مراحل تحول تاریخ را به سه دوره ربانی، متافیزیکی و علمی تقسیم بندی کرد، جیمز جرج فریزر در *شاخه زرین* مراحل تحول تاریخ را به سه دوره جادو، دین و علم تقسیم می کند. جادو و دین، علم تحول نیافته و کاذب هستند. گویی انسان های بدوی با جادو و دین عالم را تبیین کرده و از آنها به عنوان ابزاری برای رسیدن به مقصود استفاده می کردند.

ویتگنشتاین ناقد جدی این رویکرد بود. او جادو و دین را شبه علم یا علم تحول نیافته به شمار نمی آورد. به گفته او، عصری که در آن علم تجربی سیطره یافته، از سر "بدفهمی" و "تنگ نظری" اعصار گذشته را نادرست تفسیر می کند:

"یک عصر، در مورد عصر دیگر دچار بدفهمی می شود؛ یک عصر کوچک [و حقیر] در مورد همه دیگر اعصار، به شیوه زشت خاص خودش دچار بدفهمی می شود" (لودویگ ویتگنشتاین، *فرهنگ و ارزش*، ترجمه امید مهرگان، گام نو، ص ۱۶۶).

به نظر ویتگنشتاین، "این خرافه احمقانه دوران ماست"، که علم تجربی را معیار و ارزیابی تمامی تاریخ بشریت قرار داده است.

به گفته او، وقتی علم تجربی معیار سنجش باورها و رفتارهای گذشتگان قرار گیرد، همه کنش های آنان "اعمال احمقانه" تلقی خواهند شد. در حالی که انسان های بدوی از سر "حماقت محض" دست به عمل نمی زدند. جادو و دین برای تبیین جهان نبوده و نیستند. باید این وسوسه را کنار نهاد که عبارات جادویی و دینی را عبارات علمی به شمار آوریم: "باور به خدا هر چه باشد نمی تواند باور به چیزی باشد که می توانیم آن را مورد آزمون قرار دهیم یا ابزاری برای آزمایش آن بیابیم" (*درسگفتارهایی درباره زیبایی شناسی، روان شناسی و باور دینی*، ص ۶۰).

گزارش های تاریخی کتاب مقدس، از نظر او، گزارش های علم تاریخ نیستند که از صدق و کذب آنها بپرسیم. ویتگنشتاین در سال ۱۹۳۷ در این مورد می نویسد:

"گزارشهای تاریخی اناجیل ممکن است، به معنای تاریخی، اثباتاً غلط باشند، با وجود این، ایمان از این رهگذر هیچ نبازد... بدین خاطر که برهان تاریخی... به هیچ رو ربطی به ایمان ندارد. این پیام (اناجیل) به شیوه ای ایمان آورانه (یعنی عاشقانه) از سوی انسان ها دریافت می شود" (*فرهنگ و ارزش*، ص ۷۱).

با دین نباید همچون حقایق تاریخی مواجه شد. دین دعوت به ایمان است، روایت های آن زندگی آدمی را تغییر می دهند. باور دینی، خرافه- یعنی "نوعی علم غلط"- نیست. ویتگنشتاین به صراحت تمام در سال ۱۹۴۸ می نویسد:

"باور دینی و خرافات یکسر متفاوت اند. یکی از وحشت بر می خیزد و گونه ای علم غلط است، دیگری در حکم اعتماد کردن است" (*فرهنگ و ارزش*، ص ۱۴۱).

ویتگنشتاین عقلانی/علمی کردن بازی زبانی دین را رویکردی نادرست به شمار می آورد. او به یک پدر روحانی ریاضیدان که چنان رویکردی را دنبال می کرد، به "استهزا" گرفته و کار او را "دغلبازی" نامیده و می گفت: "اگر باور دینی این است پس چیزی جز خرافات نیست" (*درسگفتارهایی درباره زیبایی شناسی، روان شناسی و باور دینی*، ص ۵۹).

ویتگنشتاین به "ماهیت" پدیده ها علاقمند بود. اما ماهیت جهان یا واقعیت چیزی نیست که از طریق کشف دنیای خارج به دست آید. ماهیت محصول اشکال متمایز کاربرد زبانی است. برای این که هیچ چیز بیرون از زبان روزمره در کار نیست (*پژوهشهای فلسفی*، بند ۹۴). "ماهیت به وسیله گرامر بیان می شود" (*پژوهشهای فلسفی*، بند ۳۷۱).

ویتگنشتاین الهیات را هم گرامر به شمار می آورد: "گرامر می گوید هر چیزی چه گونه ابژه ای است) تتولوژی به عنوان گرامر" (*پژوهشهای فلسفی*، بند ۳۷۳). ویلیام هادسون در تفسیر این جمله کلیدی ویتگنشتاین نوشته است:

"نسبت الهیات به باور دینی، به این معنا، مثل نسبت دستور زبان یک زبان به خود آن زبان است. دستور هر زبانی ساختار منطقی آن زبان را آشکار می کند. یک زبان و دستور آن زبان نمی توانند مستقل از یکدیگر وجود داشته باشند، اما ساختن و پرداختن دستور زبان، یا یاد گرفتن آن، متمایز است از به کار گرفتن زبان... تقریباً به همین نحو اگر باور دینی وجود نمی داشت الهیات هدف و فایده ای نمی داشت، اما این دو عین هم نیستند. دستور زبان باید نشان دهد که گفتن چه چیزی در یک زبان معنای محصلی دارد یا ندارد، و الهیات... باید نشان دهد که گفتن چه چیزی در یک دین معنای محصلی دارد یا ندارد" (ویلیام دانالد هادسون، *لودویگ ویتگنشتاین: ربط فلسفه او به باور دینی*، ترجمه مصطفی ملکیان، انتشارات گروس، چاپ اول، صص ۱۲۴-۱۲۳).

## مدعیات دینی متعارض با علم

مسیحیان بر این باورند که عیسی سه روز پس از به صلیب کشیدن زنده شد و مدتی میان حواریون زندگی کرد و رفت (**کتاب مقدس**، اول قرن‌تین، باب ۱۵، آیه‌ی ۳-۹).

این اعتقاد، حقیقت- یعنی باور مطابق با واقع- دارد یا خرافه‌ای بیش نیست؟ آیا این اعتقادی عقل‌ستیزانه است؟ نمی‌توان استدلال کرد که زنده شدن فردی پس از مرگ عقلاً محال است. پس این باور عقل‌ستیزانه نیست، اما با علم تجربی تعارض دارد. یعنی تاکنون زنده شدن پس از مرگ انسان‌ها را مشاهده نکرده‌ایم.

اما بیش از یک میلیارد انسان به تناسخ اعتقاد دارند. یعنی پس از مرگ، روح جسم سابق را ترک کرده و با جسمی جدید به حیات خود ادامه می‌دهد. آیا هندوئیسم خرافه‌است؟ شیعیان هم به رجعت باور دارند (رجوع شود به مقاله "**رژیم خرافات و خرافه رجعت**").

یهودیان اعتقاد دارند که حضرت موسی دریا را شکافت و قوم بنی اسرائیل را با عبور از اقیانوس از دست فرعون نجات داد. این باور مقبول مسیحیان و مسلمانان هم هست. یعنی چند میلیارد نفر چنین باوری دارند. این مدعا عقلاً محال نیست، اما گویی با علم تجربی تعارض دارد. آیا تعارض با علم تجربی این اعتقاد را به خرافه مبدل می‌سازد (علم تجربی و محصول آن تکنولوژی، همین مدعا را به تصویر کشیده‌اند. آنان ارواح و اجنه را هم تصویر پذیر کرده‌اند. هر خرافه‌ای را به کمک همین علم می‌توان به تصویر کشید).

یهودیان و مسیحیان و مسلمانان به نجات دهنده باور دارند. نجات دهنده یهودیان و مسیحیان همان "مسیح" است، اما نجات دهنده مسلمانان فردی از خاندان پیامبر اسلام است. شیعیان وی را فرزند غایب امام یازدهم خود به شمار می‌آورند.

در تورات آمده است که حضرت یعقوب با خداوند کشتی می‌گیرد. خدا وقتی می‌بیند نمی‌تواند بر یعقوب غالب شود، بر بالای ران او ضربه‌ای می‌زند و پای یعقوب صدمه می‌بیند (**کتاب مقدس**، پیدایش، باب ۳۲، آیه‌ی ۳۰-۲۴). از نظر بسیاری از مومنان، جسمیت یافتن خداوند مدعایی کفرآمیز و عقلاً محال است. در این صورت این باور برای آن عده، اعتقادی خرافی به شمار خواهد رفت. اما مگر- بنابر اعتقاد مسیحیان- عیسی مسیح خدای متجسم نیست؟ مگر وحدت وجودیان- آفاقی نه انفسی- همه موجودات عالم را خود خداوند به شمار نمی‌آورند؟

## ایرانیان و مسلمانان خرافاتی

بدین ترتیب، خرافی به شمار آوردن باورها و رفتارهای گروهی، تابع این است که گفتمان آن را چگونه و در ارتباط با چه امری بازنمایی می‌کند؟ اگر رویکرد ویتگنشتاینی داشته باشیم، همه اینها بازی‌های زبانی متفاوت هستند. اگر علم تجربی ملاک سنجش قرار گیرد، بسیاری از باورها و رفتارها خرافاتی به شمار خواهند رفت.

در فضای مجازی، گروهی، ایرانیان و مسلمانان را موجوداتی خرافاتی قلمداد می‌کنند. در این که گروهی از مسلمانان و ایرانیان باورهایی دارند که خرافات به شمار می‌روند، شکی وجود ندارد. منتها باید روشن کرد که معیارهای خرافاتی به شمار آوردن اعتقادات و رفتارها چیست؟

به عنوان نمونه، به " ۱۳ به در" بنگرید. مرتضی مطهری قبل از انقلاب سخنرانی در این زمینه کرد و نحس بودن عدد ۱۳ و به تبع آن روز " ۱۳ به در" را خرافات به شمار آورد. جمهوری اسلامی هم این روز را "روز طبیعت" نامیده است تا به اصطلاح از آن خرافه زدایی کند. بسیاری توضیح داده اند که سیزده به در ربطی به نحسی و عدد 13 ندارد. اما اگر عدد ۱۳ و روز سیزده به در را نحس به شمار آوریم، این مدعا با دلایل عقلی و تجربی (علمی) تأیید نمی شود.

چشم زخم نیز نمونه دیگری از باورهایی است که خرافی به شمار می رود. فرد شور چشم، با چشم زدن، به دیگران صدمه می زند یا موجب بدشانسی آنان می شود. این باور در همه جهان- کمابیش- وجود دارد. افراد بسیاری شهادت داده اند که در زندگی خود افراد چشم شور را دیده اند.

شواهد و قرائن بسیاری در این زمینه می توان ارائه کرد. جن گیری نمونه دیگری از کنشی جهانی است که خرافه به شمار می رود.

اینک فرض های زیر و یک پرسش مهم را در نظر بگیرید:

الف- فرض کنیم هیچ اختلافی در معنای خرافه وجود نداشته باشد.

ب- فرض کنیم که هر چه با علوم تجربی تعارض داشت، خرافه به شمار رود.

پ- فرض کنیم خرافه های بسیاری میان ایرانیان و مسلمانان رایج باشد.

پرسش: آیا از همه اینها می توان مدعایی ایران ستیزانه و اسلام ستیزانه بر ساخت؟

## خرافه های آمریکایی، آمریکایی های خرافاتی

آمریکا بزرگترین تولید کننده علم در سطح جهان است. بهترین دانشگاه های جهان در آمریکا قرار دارد. همچنان دارای بزرگترین اقتصاد جهان است. این سطح از علم گرایی، مطابق نظریه وبر، باید با بیشترین سطح افسون زدایی/اسطوره زدایی مقارن باشد.

در عین حال مردم این کشور باورهایی دارند که با علم تعارض دارد. مردم آمریکا دیندارترین مردم جهان غرب هستند. کتاب مقدس دارای باورهایی بسیاری است که با علم تجربی تعارض دارد، اما دینداران آمریکایی آنها را سخنان خداوند به شمار می آورند.

مستقل از باورهای دینی، باورهای دیگری هم وجود دارد که براین مبنا باید خرافاتی به شمار روند. در اینجا به عنوان نمونه، به برخی از آنها اشاره خواهیم کرد.

الف- رهبران سیاسی آمریکا:

ده تن از روسای جمهوری آمریکا- جرج دبلیو بوش، ویلیام هرپسون، جرال د فورده، باراک اوباما، ویلیام مکینلی، جیمی کارتر، هری ترومن، فرانکلین روزولت، آبراهام لینکولن، و رانالد ریگان- به خرافات اعتقاد داشتند و دارند.

جیمی کارتر- رئیس جمهور اسبق آمریکا- که متخصص هسته ای است، مدعی است که یک بشقاب پرنده را مشاهده کرده است. زمانی که به ریاست جمهوری رسید، از بوش پدر- که در آن زمان رئیس سازمان CIA بود- می خواهد که گزارشی در مورد افرادی که بشقاب پرنده را مشاهده کرده اند، تهیه کند.

به گزارش نیویورک تایمز ، کاخ سفید تأیید کرد که رونالد ریگان(رئیس جمهور آمریکا) و همسرش (نانسی)، از طالع بین استفاده می کنند.

جیمز کارویل- استراتژیست بیل کلینتون- در زمان انتخابات ۱۹۹۲ برای یک دوران طولانی شرت زیر خود را عوض نکرد، چون معتقد بود برای کلینتون شانس می آورد.

وقتی جرج بوش پسر به عراق حمله نظامی کرد، در اعتراض از او پرسیدند: چرا با پدرت- که مخالف این کار بود- مشورت نکردی؟ جرج بوش پاسخ داد: چون با پدر آسمانی مشورت کردم. من با فرمان خداوند به عراق حمله کردم.

وزیر خارجه اسبق فلسطینی، نبیل شعث می گوید که آقای بوش به او و محمود عباس - نخست وزیر سابق و رئیس جمهور کنونی فلسطین - گفته است: "من از جانب خدا مأموریت یافته ام. خدا به من فرمود "جورج، برو در افغانستان با این تروریستها بجنگ." من هم چنین کردم. و بعد خدا گفت: "جورج، این ظلم را از عراق برانداز"، و من هم چنین کردم."

نه تنها باراک اوباما برای خوش شانسی در روز انتخابات بسکتبال بازی می کند، تیم انتخاباتی او هم خیلی خرافاتی بود. اران پیکرل، مدیر انتخابات او در سال ۲۰۰۸ یک ماه ریش خود را نتراشید و کلاه بیسبال خود را بر نداشت. استراتژیست اوباما- دیوید اکزلراد- یک سنگ به شکل قلب را همیشه با خود حمل می کرد، چون معتقد بود که برای آنها شانس می آورد.

**ب- دانشمندان :** حتی دانشمندان علوم تجربی نیز در زندگی شخصی شان به اموری باور دارند که خرافات به شمار می رود.

نیلز بوهر- برنده جایزه نوبل فیزیک در سال ۱۹۲۲ و یکی از مهم ترین دانشمندان قرن بیستم- مدعی بود که به خرافات اعتقادی ندارد. ولی زمانی که دوستی از منزل او دیدن کرد متوجه شد که یک نعل اسب بر در منزل او آویزان است. به او گفت که دانشمند بزرگی مانند شما نمی تواند به امری خرافی معتقد باشد. آقای بوهر پاسخ داد : "من خودم باور ندارم که نعل اسب خوشبختی می آورد، اما همسایه به من گفتند که نعل اسب خوشبختی می آورد و من آن را به در منزل آویزان کردم."

داستان نیلز بوهر مرا به یاد داستان یکی از دوستان آته ایست ام- که از مخالفان سرشناس جمهوری اسلامی است- انداخت. دیدم از دعاهایی که در مشهد می نویسند بر گردنش آویزان کرده است. پرسیدم: تو

که به خدا و روح و این جور موجودات اعتقاد نداری؟ پاسخ داد: بله. پرسیدم: پس چرا این دعا را به گردنت آویزان کرده ای؟ پاسخ داد: دوستی که به من داده گفته این را به گردنت آویزان کن، همیشه از تو حفاظت خواهد کرد. پرسیدم: اگر در اعماق وجودت ذره ای به این مدعا باور نداشتی، آن را به گردنت آویزان نمی کردی. پاسخش فقط خنده بود و گفت: حالا زبانی که ندارد.

این دوست گرامی خداناباور در کلاس های فلسفه ذهن جان سرل هم شرکت می کرد.

### پ- باورها و رفتارهای عموم مردم:

**جشن هالوین:** شب ارواح درگذشتگان است. به روایتی در این شب را جهان زندگان و مردگان به روی هم گشوده می شود. ارواح درگذشتگان (مقدسین، پاک ها، شیاطین و ارواح خبیثه) به میان جمع می آیند. هر کس بیشتر در این شب بخشش کند، تا پایان سال از گزند بدی ها و بلاها در امان می ماند. بسیاری از افراد لباس های ترسناک بر تن می کنند تا در برابر ارواح خبیثه ایستادگی کرده و به شکلی نمادین آنها را ترسانده و از میان خود برانند.

**سیزدهمین روز نحس جمعه اول هر ماه:** به باور اکثر آمریکایی ها اگر **سیزدهمین روز ماه به جمعه بیفتد، روز بدشانسی و حوادث ناگوار خواهد بود.** هالیوود نیز فیلمی در این زمینه ساخته است.

ربوده شدن توسط موجودات فضایی : **مطابق یک نظرسنجی صورت گرفته در سال ۱۹۹۱، حدود ۳ میلیون و ۷۰۰ هزار آمریکایی اعتقاد داشتند که زمانی موجودات بیگانه با بشقاب پرنده شان آنان را دزدیده اند (ص ۲).**

**یخبندان و آمدن آخرالزمان:** **به نوشته آتلانتیک**، تغییرات آب و هوایی طی سال های گذشته ویرانی بسیار به بار آورده است. بسیاری از آمریکایی ها، برف و یخبندان شدید ماه اخیر را، برف آخرالزمان نامیده اند. "موسسه پژوهشی دین در عرصه عمومی" پژوهش تازه ای در این زمینه انجام داده است. در بخشی از این پژوهش آمده است: "تعداد آمریکایی هایی که باور دارند بلایای طبیعی شاهدهی بر وقوع آخرالزمان است در چند سال اخیر افزایش یافته است". تخمین زده می شود که در سال ۲۰۱۴، نزدیک به نیمی از آمریکایی ها (۴۹ درصد) می گویند که بلایای طبیعی نشانه "آخرالزمان" (آن گونه که در انجیل آمده) است. این درصد در سال ۲۰۱۱، ۴۰ و چهار درصد بود.

**ارواح خبیثه:** بسیاری از مردم آمریکا به ارواح خبیثه اعتقاد دارند (رجوع شود به لینک های **۱** و **۲** و **۳**).

**برخی دیگر از خرافه های رایج در میان اکثر مردم آمریکا به قرار زیرند:**

زمانی که از گورستان عبور می کنی: چشم های خود را ببند و نفس را حبس کن.

You must hold your breath and close your eyes while going past a cemetery or you will breathe in the spirit of someone who has recently died.

میل جدید برای فرزند خود را فقط وقتی بخر که فرزند جدیدت متولد شده، نه در زمان حاملگی.

Do not buy new stuff and gear for your baby before the birth

همیشه سکه یک پنی را از روی زمین بردار، شانس برای ثروتمند شدن است.

If you see a penny on the ground, pick it up; it is a sign of good fortune

چتر را در داخل منزل باز نکن.

Do not open umbrella indoors

دوازده دانه انگور بخور تا غذا همیشه بر روی میز داشته باشی.

Eat 12 grapes to guarantee food on the table all year long

چهار پنی را در نیمه شب بیرون بنواز و آرزوی "چهار شانس" خوب را کن، پول، عشق، سلامتی، سرنوشت.

Throw four pennies at midnight and make a wish for each of "the four lucks" money, romance, health, fate

## سخن پایانی

ایران و دیگر کشورهای مسلمان، از نظر سطح توسعه اجتماعی و علمی فاصله بسیاری با جوامع توسعه یافته غربی و آمریکا دارند. این گونه باورها و رفتارها در همه جوامع کمابیش وجود دارد. تبیین جامعه شناختی شیوع آنها یک امر است و مدعیات نژادپرستانه علیه یک ملت و قوم امری دیگر.

نقد باورها و رفتارها امری میمون است، اما تحقیر و اهانت و نژادپرستی، نقد نیست. مدعی "عرب های سوسمارخوار" نیز مدعی تحقیر آمیز و نژادپرستانه است. باید زبان را از هرگونه واژگان نژادپرستانه و تحقیر کننده ملت ها و اقوام پیراست.

معنا توسط آدمیان به واقعیت و مفاهیم بخشیده می شود. آنها واژگان را به معانی خاصی به کار می برند. ما با "به شمار می رود" و "محسوب می شود" ها مواجه بوده و هستیم.

اگر باور یا رفتاری را خرافاتی "به شمار می آورید"، به طور مستدل نقدش کنید. نژادپرستان صفاتی دون به مردمی خاص (مثلاً ایرانیان) یا پیروان مذهبی خاص (مثلاً مسلمانان) نسبت می دهند تا آنان را پائین تر و پست تر قلمداد کنند. آنان یک بام و دو هوایی عمل می کنند. اگر سودای حقیقت داشته باشند، واقعیت این است که باورها و رفتارهایی که خرافاتی "به شمار می روند"، در میان همه ملل و مذاهب وجود دارد. یهودستیزی و اسرائیل ستیزی همان قدر مذموم است که مسلمان ستیزی و ایران ستیزی.

منبع: [رادیو زمانه](#) ، ۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۴